

نگرشی تطبیقی بر رویکردهای سیاسی در دیوان ابوالقاسم الشابی و کلیات اقبال لاهوری

مهدی ممتحن*

لیلا قاسمی حاجی آبادی**

زهره مهاجر نوعی***

چکیده

«ابوالقاسم شابی» و «اقبال لاهوری» از شعرای انقلابی و متعهد بودند که در راه اصلاح و بیدارسازی افکار مردم گام نهادند. این دو شاعر آزادیخواه علیه جور حاکم بر زمانه خود قیام کردند و به قیام علیه ستم متعهد شدند و به علت خفقان‌های موجود در سرزمین‌های تونس و پاکستان، زبان رمز و کنایه را برگزیدند تا آنجا که «ظالم و ظلام» در قصاید شابی نماد استعمار فرانسه است و یا از آن به «الثعبان» - مار - تعبیر می‌شود. اقبال نیز از استعمار انگلیس به «گرگ بره‌نما» تعبیر می‌کند. «شابی و لاهوری» سعی کردند گوهر نایاب عشق الهی را در هموطنان خود پیروانند تا با توکل به خدا و کسب اراده از دست‌رفته، بر روح صوفیانه خشک حاکم بر زمان خود غلبه کنند و علیه استعمار به پا خیزند.

کلیدواژه‌ها: ابوالقاسم شابی، اقبال لاهوری، شعر، سیاست.

*. دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد جیرفت.

** عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد گرمسار.

*** دانش‌آموخته دانشگاه آزاد اسلامی - واحد گرمسار.

مقدمه

«اقبال لاهوری» (۱۹۳۸-۱۸۷۷ م.) و «ابوالقاسم شابی» (۱۹۳۴-۱۹۰۹ م.) از جمله شعرای آزادیخواه مشرق‌زمین بودند که در راه آزادی سرزمین خود از چنگال استعمار تمامی تلاش خود را کردند.

«اقبال» و «شابی» در بسیاری از مواضع و رویکردهای سیاسی خود، تشابهات و تمایزات فکری دارند، از جمله: وطنیت، قومیت، فلسفه سیاسی، انگیزه‌های سیاسی، رسالت ادبی، بیدارسازی افکار مردم،...

اقبال و شابی در رویکردهای سیاسی

محور اصلی سروده‌های سیاسی اقبال و شابی، بیداری هموطنانشان است و این بیداری، زاینده تلاش و تکاپوی آنان است. این دو شاعر انقلابی معتقدند که سیاست حاکمه استعمار، سیاست چرب‌زبانی است و برای اینکه بتوانند بر آنها حکمرانی کنند، آنان را در خواب غفلت و فراموشی نگاه می‌دارند و مانع از پیشرفت آنان می‌شوند. کشورهای استعمارگر تلاش می‌کردند در سرزمین‌های تحت حکومت خود، سیطره عقل‌گرایی را رواج دهند و مردم را از توجه به «عشق» و «خود» باز دارند؛ زیرا هنگامی که ملت «خود» گم‌شده خود را بازیابد و کمر همت ببندد، با تلاش و تکاپو و اراده می‌تواند در برابر استعمار ایستادگی کند و مانع از چپاول و غارت آنها در سرزمین خود شود. بنابراین، «اقبال و شابی» به اصل «اراده و خود» در اشعار و قصایدشان که به بیداری ملت منجر می‌شود، بسیار تأکید می‌کنند. (بقایی، ۱۳۸۵ هـ. ش.: ۲۰۸؛ جیوسی، ۲۰۰۱ م.: ۴۳۹ و ۴۴۵)

شابی می‌گوید:

وَ فِي الْعَزِيمَةِ قُوَاتٌ مُسَخَّرَةٌ يَخْرُ، دُونَ مَدَاهَا، الشَّامُخُ الْجَبَلُ^۱

(دیوان ابی‌القاسم‌الشابی، «غرفه من یم»، ص ۱۱۵)

۱. يَخْرُ (خَرَّ - يَخْرُ - خَرَّوْرًا): از بلندی به زمین افتاد

و لاهوری می‌گوید:

خویشتن را چون خودی بیدار کرد آشکارا عالم پندار کرد

(کلیات اقبال لاهوری، «اسرار خودی»، ص ۴۱)

شابی در بخشی دیگر از قصاید خود تحت عنوان «اراده‌الشعب» به آیه شریفه

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ...» (رعد/۱۱) اشاره دارد:

إِذَا الشَّعْبُ يَوْمًا ارَادَ الْحَيَاةَ فَلَا بُدَّ أَنْ يَسْتَجِيبَ الْقَدْرُ
وَ لَا بُدَّ لِلَّيْلِ أَنْ يَنْجَلِيَ وَ لَا بُدَّ لِلْقَيْدِ أَنْ يَنْكَسِرَ^۱

(دیوان ابی‌القاسم‌الشابی، «ارادة‌الحياة»، ص ۷۶)

و لاهوری می‌گوید:

قطره چون حرف «خودی» از بر کند هستی بی‌مایه را گوهر کند
موج تا موج است در آغوش بحر می‌کند خود را سوار دوش بحر

(کلیات اقبال لاهوری، «اسرار خودی»، ص ۴۲)

مسئله دیگر که اقبال و شابی در قصاید سیاسی خود به آن توجه دارند، این است که

ملت‌های ضعیف تن به ذلت و خواری ندهند؛ زیرا این امر به یأس و ناامیدی منجر می‌شود و آنها شبیه مردگانی می‌شوند که هنوز زمان مرگ آنان فرا نرسیده است اما به مرگ معنوی مبتلا هستند. (طنوس، ۲۰۰۱م: ۱۶۷؛ منور، ۱۹۸۹م: ۹۳)

شابی می‌گوید:

كُلُّ قَلْبٍ حَمَلَ الْخَسْفِ، وَ مَا مَلَّ مِنْ ذُلِّ الْحَيَاةِ الْأَرْذَلِ^۲
كُلُّ شَعْبٍ قَدْ طَعَتْ فِيهِ الدَّمَا دُونَ أَنْ يَثَّارَ لِلْحَقِّ الْجَلِيِّ
خَلَهُ^۳ لَلْمَوْتِ يُطْوِيهِ... فَمَا حَظُّهُ غَيْرُ الْفَنَاءِ الْأَنْكَلِ^۴

(دیوان ابی‌القاسم‌الشابی، «خله للموت»، ص ۱۱۷)

۲. الخسف: مصدر خسف، عیب و ننگ

۴. الانكل: نكل، پایبند

۱. ینجلی: جلی، آشکار می‌شود

۳. خله: خلی، ترک کن

و لاهوری می‌گوید:

از غلامی دل بمیرد در بدن	از غلامی روح گردد بار تن
از غلامی ضعف پیری در شباب	از غلامی شیر غاب افکنده ناب
کور ذوق و نیش را دانسته نوش	مرده‌ای بی‌مرگ و نعش خود به دوش

(کلیات اقبال لاهوری، «غلامی»، ص ۱۹۸)

مسئله سوم در رویکردهای سیاسی شابی و لاهوری این است که هر دو به دلیل خفقان‌های حاکمه آن زمان، از زبان رمز و کنایه استفاده می‌کردند، تا آنجا که لاهوری به بیان داستان‌های تمثیلی روی آورد. منظور وی از «شاهین و شاهباز»، انسان با مناعت است که از صید دیگران ارتزاق نمی‌کند و «گرگ بره‌نما» نماد استعمار است و شابی از استعمار به «ثعبان» تعبیر می‌کند و لفظ ظلام، ظلم و دیجور، نماد استعمار است. (بقایی، ۱۳۸۵ ه. ش: ۸۸)

لاهوری می‌گوید:

تو دانی که بازان ز یک جوهرند	دل شیر دارند و مستی پرند
نکوشیوه و پخته‌تدبیر باش	جسور و غیور و کلان‌گیر باش
میامیز با کبک و تورنگ و سار	مگر اینکه داری هوای شکار

(کلیات اقبال لاهوری، «پند باز با بچه خویش»، ص ۲۴۴)

یا:

گرگی اندر پوستین بره‌ای	هر زمان اندر کمین بره‌ای
مشکلات حضرت انسان ازوست	آدمیت را غم پنهان ازوست

(همان، «پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟»، ص ۴۶۶)

و شابی می‌گوید:

تُسَائِلُنِي: مَالِي سَكَتٌ، وَ لَمْ أَهْبُ	بِقَوْمِي، وَ دِجُورُ الْمَصَائِبِ مُظْلِمٌ
فِيهَا الظُّلْمُ الْمُصَعَّرُ حَدَّهُ:	رُوَيْدَكَ! إِنَّ الدَّهْرَ يَبْنِي وَ يَهْدِمُ

(دیوان ابی‌القاسم‌الشابی، «زئیر العاصفه»، ص ۱۳۲)

و یا می‌گوید:

و رَأَهُ تُعْبَانُ الْجِبَالِ، فَغَمَّهُ
فَتَبَسَّمَ الثُّعْبَانُ بِسَمِهِ هَازِيءٍ
إِنِّي إِلَهُ، طَالَمَا عَبْدَ الْوَرَى
ما فيه مِنْ مَرَحٍ، وَفَيْضِ شَبَابِ
وَأَجَابَ فِي سَمْتٍ، وَفَرَطِ كَذَابِ
ظَلِّي، وَ خَافُوا لِعُنْتِي وَ عِقَابِي

(همان، «فلسفه‌الثعبان المقدس»، ص ۲۴)

محور اصلی قصاید سیاسی شابی و لاهوری، خود و یا اراده است؛ اما این دو شاعر انقلابی، در انگیزه «خود» با هم تفاوت دارند: شابی، عامل مؤثر در اراده و توجه به خود را در جاودانگی و عشق به ذات پاک الهی می‌داند؛ اما لاهوری، عامل مؤثر در خود را عشق به پیامبر و اسلام می‌داند. (حکیمی، ۱۳۸۱ ه. ش.: ۶۴؛ فرهود، ۱۴۱۸ ه. ق. ۱۹۹۸ م.:

(۱۲)

شابی می‌گوید:

الْحُبُّ شَعْلُهُ نَوْرٍ سَاحِرٍ، هَبَطَتْ
الْحُبُّ رَوْحُ الْهَيْئِ مُجَنِّحَهُ
مِنَ السَّمَاءِ، فَكَانَتْ سَاطِعَ الْفَلَقِ
أَيَّامُهُ، بِيضَاءُ الْفَجْرِ وَالشَّفَقِ

(دیوان ابی‌القاسم‌الشابی، «الحب»، ص ۱۱۳)

و لاهوری می‌گوید:

این شعاعِ آفتابِ مصطفی است
این نگهدارندهٔ ایمانِ توست
خیز و این دریا به جوی خویش بند
مصدقی بحر است و موج او بلند
می‌دانی عشق و مستی از کجاست؟
زنده‌ای تا سوز او در جان توست

(کلیات اقبال لاهوری، «مثنوی مسافر»، ص ۴۵۰)

شابی و لاهوری در جنبه‌های سیاسی قصاید خود، بر اصل اراده بسیار تأکید دارند و معتقدند هموطنان خود با نیروی اراده و بازیافتن هویت گمشدهٔ خود می‌توانند در برابر استعمار ایستادگی کنند و تن به ذلت و خواری ندهند.

وطنیت

شابی و لاهوری، محور اصلی میهن‌سرایي خود را براساس «اراده» قرار داده‌اند و اینکه سرنوشت هر ملتی به دست خودش است: «...إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ...» (رعد/۱۱)؛ و این اراده و خودی که در سروده‌های سیاسی خود از آن سخن می‌گویند، در راه میهن با عشق به جوهر پاک است و جنبه‌ی مادی میهن که سراپا خاک است، اهمیت ندارد بلکه جنبه‌ی معنوی آن دارای اهمیت است. (ساکت، ۱۳۸۵ هـ. ش. : ۱۶۰؛ حمدوالدقس، بی‌تا: ۹)

آن‌چنان قطع اخوت کرده‌اند	بر وطن تعمیر ملت کرده‌اند
تا وطن را شمع محفل ساختند	نوع انسان را قبایل ساختند
مردمی اندر جهان افسانه شد	آدمی از آدمی بیگانه شد
روح از تن رفت و هفت اندام ماند	آدمیت گم شد و اقوام ماند

(کلیات اقبال لاهوری، «رموز بی‌خودی»، ص ۹۵)

و شابی می‌گوید:

إِنِّ عَزْمُ الْحَيَاةِ؟ لَأَشْيَاءَ إِلَّا	الْمَوْتُ، وَالصَّمْتُ، وَالْأَسَى، وَالظَّلَامُ
عُمُرٌ مَيِّتٌ، وَ قَلْبٌ خَوَاءٌ	وَ دَمٌ لَا تُثِيرُهُ إِلَّا لَامٌ

(دیوان ابی‌القاسم‌الشابی، «إلى الشعب»، ص ۲۴۲)

شابی و لاهوری در میهن‌سرایي‌های خود، فقط به یک مشت خاک توجه نمی‌کنند، بلکه معتقدند باید سرزمینی مستقل از نیروی استعمار داشته باشند تا هموطنانشان در آن سرزمین بتوانند آزادانه در راه خیر و سعادت قدم بگذارند.

قومی‌گرایی

اقبال و شابی، زیربنای قومی‌گرایی خود را عشق به ذات پاک الهی قرار می‌دهند که در

۱. خَوَاء (خوی - خواء): خالی شد

سایه آن، ملت‌ها هویت گم‌شده خود را بازمی‌یابند و در سطح گسترده‌تر به بی‌خودی می‌رسند و به تعصبات قومی توجه نمی‌کنند؛ و سعی می‌کنند با اتحاد و همبستگی بر استعمار غلبه کنند. (حسنی ندوی، ۱۳۷۷ هـ. ش. : ۷۲؛ خورشاه، ۱۳۸۱ هـ. ش. : ۱۳۵)

چنان که اقبال می‌گوید:

قوم تو از رنگ و خون بالاتر است	قیمت یک اسودش صدا حمر است
قطره‌ای از لاله حمر استی	قطره‌ای از نرگس شهلاستی
این نمی‌گوید که من از عبهرم	آن نمی‌گوید من از نیلوفرم
ملت ما شأن ابراهیمی است	شهد ما ایمان ابراهیم است

(کلیات اقبال لاهوری، «رموز بی‌خودی»، ص ۱۲۰)

و شابی می‌گوید:

خُلِقَتْ طَلِيقًا كَطَيْفِ النَّسِيمِ	و حُرًّا كُنُورِ الضُّحَى فِي سَمَاهِ... ^۱
أَلَا أَنهَضُ وَ سِرِّ فِي سَبِيلِ الْحَيَاةِ	فَمَنْ نَامَ لَمْ يَنْتَظِرْهُ الْحَيَاةِ
إِلَى النُّورِ، فَالنُّورُ عَذْبٌ جَمِيلٌ	إِلَى النُّورِ، فَالنُّورُ ظِلُّ الْإِلَهِ

(دیوان ابی‌القاسم‌الشبابی، «یا ابن‌امی»، ص ۱۶۵)

شابی و لاهوری در ملیت‌سرایبی، بر عنصر عشق الهی تأکید می‌کنند تا هموطنان خود را در سایه این عشق به اتحاد و همبستگی برسانند و علیه ظلم متحد شوند.

فلسفه سیاسی

شابی و لاهوری در فلسفه سیاسی خود تلاش می‌کنند بر روح صوفیانه خشک حاکم بر هموطنان خود که از سوی استعمار رواج پیدا کرده بود، غلبه کنند و آنها را به بیداری فراخوانند تا از این راه بتوانند علیه ظلم قیام کنند. این دو شاعر انقلابی گاهی به مرگ توجه

۱. طلیقا: (ج: طلقاء) رها، آزاد

می‌کنند؛ و این، برگرفته از دیدگاه جاودانگی آنها است و این جاودانگی تنها با عشق به ذات لایزال الهی حاصل می‌شود. (طنوس، ۲۰۰۱م: ۵۷؛ اقبال، ۲۰۰۱م: ۱۶۳)

لاهوری می‌گوید:

دلت می‌لرزد از اندیشه مرگ
به خود باز! خودی را پخته‌تر گیر

ز بيمش زرد مانند زریری
اگر گیری، پس از مردن نمیری

(کلیات اقبال لاهوری، «لاله طور»، ص ۲۱۶)

و شابی می‌گوید:

تأمل، فإن نظام الحياه
فما حَبَبَ العيشَ الآلِفاءُ

نظام دقیق، بدیع، فرید
ولازانه غیر خوف اللُحودُ

(دیوان ابی‌القاسم‌الشابی، «حدیث‌المقبره»، ص ۵۲)

شابی و لاهوری در فلسفه سیاسی خود به دو عنصر مرگ و زندگی توجه می‌کنند؛ زندگی همان تپش و پویندگی و مرگ همان گهواره نرمی است که انسان را در آغوش می‌گیرد و انسان به اصل پاک خود که سراسر انوار الهی است، می‌رسد.

انگیزه‌های سیاسی

اولین انگیزه سیاسی شابی و اقبال، ظلم‌ستیزی و اصلاح‌طلبی بود. (ستوده، ۱۳۶۲ هـ. ش: ۳۵۴؛ ضیف، بی‌تا: ۱۵۰)

شابی می‌گوید:

أیها الشعب! لیتنی كنتُ
لیتنی كنتُ کالسبیول، إذا

خطاباً، فأهوی علی الجذوع بفأسی^۱
سالتُ تَهْدُ القُبورَ، رَمْساً بَرْمَسِ^۲

(دیوان ابی‌القاسم‌الشابی، «النبی‌المجهول»، ص ۱۰۲)

۲. رمس: قبر

۱. خطاباً: حطب، هیزم‌کش

و لاهوری می‌گوید:

فریاد ز افرنک و دلاویزی افرنک فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنک ...
عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنک معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز

از خواب گران خیز

(کلیات اقبال لاهوری، «از خواب گران خیز»، ص ۱۵۳)

دومین انگیزه اقبال و شابی در قصاید سیاسی، مبارزه با یأس و نابودی و بیان آزادی و ایجاد روح وحدت است. انگیزه‌های سیاسی اقبال و شابی، درگروی عشق به زندگی و اراده

است. (ستوده، ۱۳۶۲ هـ. ش.: ۳۵۶؛ ضیف، بی‌تا: ۱۵۰)

شابی می‌گوید:

لَا يَنْهَضُ الشَّعْبُ، إِلَّا حِينَ يَدْفَعُهُ عَزَمَ الْحَيَاةِ، إِذَا مَا اسْتَيْقَظَتْ فِيهِ
وَالْحُبُّ يَخْتَرِقُ الْعَبْرَاءَ، مُنْدَفِعاً إِلَى السَّمَاءِ إِذَا هَبَّتْ تُنَادِيهِ
وَالْقَيْدُ يَأْلَفُهُ الْأَمْوَاتُ، مَا لَبَثُوا أَمَّا الْحَيَاةُ فَيُنْبِلِيهَا وَ تُبْلِيهِ

(دیوان ابی‌القاسم‌الشابی، «سرالنهوض»، ص ۱۷۱)

و لاهوری می‌گوید:

مرگ را سامان ز قطع آرزوست زندگانی محکم از لاتقنطوست
ناامیدی همچو گور افشاردت گرچه الوندی ز پا می‌آوردت
زندگی را یأس خواب‌آور بود از نبی تعلیم لاتخزن بگیر

(کلیات اقبال لاهوری، «رموز بی‌خودی»، ص ۸۴)

از جمله انگیزه‌های سیاسی شابی و لاهوری، تلاش در بیدارسازی روح هموطنانشان با عنصر «خودی» و «عشق، ایمان به زندگی و هستی» بود تا مانع از جهل و رکود آنان شوند که به تفرقه منجر می‌شود.

رسالت ادبی شابی و لاهوری

شابی و لاهوری، مصلحان جامعه خود بودند که فریاد آزادی و بیداری را سر دادند. آنها رسالتی پیامبرگونه داشتند و بلندهمتی و وارستگی را به مردم آموختند. بزرگ‌ترین پیام اقبال و شابی به بشریت این بود که دلی مانند عیسی، اندیشه‌ای مانند سقراط، و دستی مانند قیصر داشته باشید، اما در یک انسان، در یک موجود بشری، براساس یک روح و برای رسیدن به یک هدف.

شابی و لاهوری به وضع جامعه خود می‌اندیشیدند و برای آزادی آن جهاد می‌کردند و این جهاد به صورت تفنی نبود، بلکه به صورت یک تهدید و التزام بود. (شریعتی، ۱۳۸۶ هـ.

ش: ۶۳؛ طنوس، ۲۰۰۱ م: ۳۳-۳۲)

لاهوری می‌گوید:

فطرت شاعر سراسر جست‌وجوست	خالق و پروردگار آرزوست
شعر را مقصود اگر آدمگری است	شاعری هم وارث پیغمبری است

(کلیات اقبال لاهوری، «مثنوی افلاک»، ص ۳۲۴)

و شابی می‌گوید:

شِعْرِي نَفَاثَةٌ صَدْرِي	اِنْ جَاشَ فِيهِ شِعْوَرِي
مَا لَشِعْرٍ اِلَّا فِضَاءٌ	يَرِفُّ فِيهِ مَقَالِي
و ما يثير شعوري	من خافقات خيالي

(ديوان ابی‌القاسم‌الشاببي، «شعري»، ص ۱۹۹)

شابی و لاهوری شعر خود را در راه آزادی و مبارزه با ظلم به کار گرفتند و رسالت پیامبرانه داشتند. چه بسا هموطنانشان آنها را مجنون پنداشتند؛ اما آنها از این رسالت خود دست برنداشتند.

نتیجه

شابی و لاهوری، در قصاید سیاسی خود، بر اصل «اراده» بسیار تأکید می‌کنند و تنها راه آزادی ملت‌های ضعیف از بند ذلت و خواری را تکیه بر نیروی اراده می‌دانند و اینکه هویت گمشده خود را بازیابند و در راه جاودانگی قدم بگذارند. این دو شاعر انقلابی، ایمان، امید و عشق به زندگی را راه‌هایی ملت‌ها از بند استعمار می‌دانند.

کتابنامه

- اقبال، جاوید. ۲۰۰۱م. *افکار اقبال*. ترجمه شهین مقدم صفیاری. چاپ اول. چاپخانه لاهور.
- اکبریان راد، عبدالله. ۱۳۸۴ هـ. ش. *کلیات اقبال لاهوری*. چاپ دوم. الهام.
- بقایی، محمد. ۱۳۸۵ هـ. ش. *اقبال و ده چهره دیگر*. چاپ اول. حکایتی دیگر.
- جیوسی، سلمی الخضراء. ۲۰۰۱م. *الاتجاهات والحركات فی الشعر العربی الحدیث*. ترجمه عبدالواحد لؤلؤه. الطبعة الاولى. بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیه.
- حسنی ندوی، ابوالحسن. ۱۳۷۷ هـ. ش. *افکار شگفت اقبال*. ترجمه ابوشعیب عبدالقادر دهقان. چاپ اول. شیخ الاسلام.
- حکیمی، محمود. ۱۳۸۱ هـ. ش. *در مدرسه اقبال لاهوری*. چاپ دوم. تهران: قلم.
- حمدوالدقس، فؤاد. بی تا. *تاریخ الادب العربیه*. سوریه، حلب: دارالقلم العربی.
- خورش، صادق. ۱۳۸۱ هـ. ش. *مجانى الشعر العربی الحدیث*. چاپ اول. تهران: سمت.
- ساکت، محمدحسین. ۱۳۸۵ هـ. ش. چاپ اول. *ماهتاب شام شرق*. میراث مکتوب.
- ستوده، غلامرضا. ۱۳۶۲ هـ. ش. *در شناخت اقبال*. تهران: اداره کل انتشارات تبلیغات اسلامی.
- الشابی، ابوالقاسم. ۱۴۲۰ هـ. ق. ۱۹۹۹م. *دیوان ابی القاسم الشابی*، حقه غریدا الشیخ. الطبعة الاولى. بیروت: منشورات مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- شریعتی، علی. ۱۳۸۶ هـ. ش. *ما و اقبال*. چاپ دهم. الهام.
- ضیف، شوقی. بی تا. *دراسات فی الشعر العربی المعاصر*. الطبعة الخامسة. مصر: دارالمعارف.
- طنوس، جان. ۲۰۰۱م. *ملاح الموت والحیاه فی شخصیه الشابی و شعره*. الطبعة الاولى. دمشق: دار

علاءالدین.

فهود، احمد عبدالله. ۱۴۱۸ هـ. ق. ۱۹۹۸ م. تاریخ شعراء العربیه. الطبعة الاولى. حلب: دارالقلم العربی.
منور، محمد. ۱۹۸۹ م. ایتقان اقبال. ترجمه شهین مقدم صفیاری. چاپ اول. اقبال، آکادمی پاکستان.